

موج اسلامی دموکراسی؛

تأثیر انقلاب اسلامی در روند دموکراتیزاسیون کشورهای اسلامی

غلامرضا خواجه‌سروی*

چکیده

تنوع کیفی دموکراسی‌ها در عرصه عملی موجب شده است تا نگرش نسبت به دموکراسی در مفهوم حداکثری به سمت نظریات «تنوع فرهنگی دموکراسی‌ها» حرکت کند. تولد نهادهای دموکراتیک پس از انقلاب اسلامی نیز در قالب این نظریات قابل فهم است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مردم‌سالاری دینی به‌عنوان نظریه دموکراتیک انقلاب ایران دنبال شد که در عین اینکه دموکراتیک بود از ویژگی‌های فرهنگی خاصی نیز برخوردار بود. تأثیرات این نظریه علاوه بر ایران به تقویت روند اصلاحات دموکراتیک در کشورهای اسلامی منطقه کمک شایانی کرد. قرابت فرهنگی کشورهای اسلامی با ایران، موجی از دموکراسی‌خواهی را در ملت‌های مسلمان ایجاد کرد که ویژگی‌هایی را که هانتینگتون از موج‌های دموکراسی برمی‌شمارد برخوردار بود. ابعاد این فرایند را می‌توان در سه سطح کلان، میانه و خرد، تبیین و مورد بررسی قرار داد.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، دموکراسی، انتخابات، مشارکت سیاسی، حزب.

R_khajehsarvi@yahoo.com

پذیرش نهایی: 89/10/14

*. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: 89/9/7

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران انقلابی فرهنگی و اجتماعی است که از سویی تغییرات بنیادی و روبنایی را در داخل ایران ایجاد کرده و از طرف دیگر موجبات شکل‌گیری بسیاری از حرکت‌ها را در سطح منطقه و جهان فراهم آورده است. تأسیس نظامی برپایه اصول و فروع دین در ایران و انسجام‌بخشی روند اسلام‌گرایی در بیرون از مرزهای ایران دو نمونه از این اثرگذاری‌هاست.

در این میان موضوع بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر حرکت‌ها و سوگیری‌ها و تأثیر در منطقه و جهان در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌شدت مورد توجه بوده است؛ تا آنجا که ادبیات نسبتاً مستقل و قوی حول این موضوع به‌تدریج شکل گرفته است. آنچه در این باره یقینی و قطعی است، هم بازتاب‌پذیری و هم متأثرشدن منطقه و جهان از بازتاب انقلاب اسلامی ایران، به‌اتکای شواهد و اسناد قطعی است.

با وجود این تأثیرگذاری‌ها، جهان غرب که در حال مقابله دائمی با انقلاب اسلامی است، هم عموماً انقلاب اسلامی ایران را پدیده‌ای ضدانقلاب تفسیر کرده و هم تلاش کرده به این تأثیرگذاری صرفاً در ترویج اقدامات سلبی و منفی اذعان کند و امور ایجابی و مثبت را به‌خود نسبت دهد که یکی از این موارد مثبت و ایجابی، دموکراسی یا مردم‌سالاری است. از نکات جالب توجه در این باره اینکه در ادبیات انقلاب اسلامی، کمتر به‌تأثیر این انقلاب بر روند دموکراتیزاسیون در کشورهای اسلامی توجه شده است. به‌این ترتیب مسئله اصلی نوشتار حاضر آن است که میزان تأثیر انقلاب اسلامی را بر گسترش دموکراسی خواهی به‌ویژه در کشورهای مسلمان در قالب موج اسلامی دموکراسی واکاوی کند. به‌همین سبب پرسش اصلی این است که آیا و به چه‌میزان انقلاب اسلامی ایران بر شکل‌گیری و گسترش دموکراسی به‌ویژه در کشورهای اسلامی در چارچوب موج اسلامی دموکراسی اثرگذار بوده است.

انتشار امواج دموکراسی در جوامع مختلف

قرن بیستم، بهار توسعه دموکراسی در کشورهای دنیا بود. این اندیشه، غروب حکومت‌های

مطلقه را در این قرن به همراه داشت تا جایی که نظام‌های پادشاهی هم برای ادامه حیات خود مجبور شدند به توجیهات شبه‌دموکراتیک متوسل شوند و دموکراسی‌ها در سایه شکل‌گیری شبه‌دموکراسی‌ها در کشورهای مختلف متولد شد و به تدریج قوت گرفت.

با این‌همه روند توسعه دموکراسی‌خواهی در کشورهای مختلف در دو قرن گذشته با فراز و فرودهایی همراه بوده است. این روندها گاه با موج‌های رو به جلو و گاه با موج‌های رفت و برگشتی، روند دموکراتیزاسیون را دچار تحول کرده است. این روندها به امواج دموکراسی تعبیر شده است و منظور از آن، تحولاتی است که در یک منطقه و یا در سطح جهان به سوی دموکراسی رخ می‌دهد. تشبیه روندهای اجتماعی و فرهنگی، به «امواج» به این دلیل است که چنانچه تحولات دموکراسی‌خواهی را در یک کشور بر روی یک نمودار شبیه‌سازی کنیم می‌بینیم که جنبش اجتماعی دموکراسی‌خواه در یک کشور آغاز می‌شود و پس از آنکه به اوج خود می‌رسد دوباره به وضعیت تثبیت و آرامش برمی‌گردد و در ادامه دوره تحکیم دموکراسی شروع می‌شود. اما این تحولات در کشور مورد نظر، ایزوله نخواهد ماند و این موج در ادامه به برخی از کشورهای دیگر کشیده می‌شود. این کشورهای پیشرو، کانون زمانی و مکانی گسترش دموکراسی محسوب می‌شوند و به صورت نقطه عطف موج پیشرفت دموکراسی شناخته می‌شوند.

صاحب‌نظران درباره فواصل زمانی و گستره مکانی وقوع امواج دموکراسی اختلاف نظر دارند. در این میان «ساموئل هانتینگتون»، متفکر سیاسی آمریکایی به صورت جدی‌تری به این مسئله پرداخته است. هانتینگتون در تبیین روند تحولات دموکراسی‌ها، از امواج دموکراسی بحث می‌کند. او از سه موج دموکراسی به ترتیب از سال‌های 1828 تا 1926، از جنگ جهانی دوم تا دهه 1960 و از پایان دهه 1970 به بعد سخن گفته است. (هانتینگتون، موج سوم دموکراسی)

از نظر هانتینگتون، از آنجا که موج‌های دموکراسی و موج‌های مخالف بر طبق الگوی دوگام به جلو و یک گام به عقب عمل کرده‌اند، جنبش دموکراسی به صورت جهانی درآمده و غالب کشورها را درنوردیده است. اگرچه این امر باعث شده تا شمار کشورهای اقتدارگرا

تا سال ۱۹۹۰ رو به کاهش گذارد ولیکن به عقیده هانتینگتون، موج سوم دموکراسی در ۱۹۹۰، نسبت کشورهای دموکراتیک را در جهان در مقایسه با ۳۸ سال قبل که این نسبت در اوج بوده، بالا نبرده است. (هانتینگتون، همان: 29 و 30)

اگرچه شهرت تقسیم‌بندی وی از امواج دموکراسی بیش از دیگر اندیشمندان است اما بحث از موج‌های دموکراسی منحصر در آرای او نیست. «فیلیپ اشمیتز»، دیگر نویسنده آمریکایی است که از چهار موج سخن می‌گوید. اشمیتز، موج چهارم دموکراسی را از کودتای نظامیان پرتغال در سال 1974، ضد دولت استبدادی آن کشور می‌داند. قرابت فرهنگی پرتغال با کشورهای آمریکای لاتین و تا حدودی یونان، عمق این تحولات را در این مناطق بیشتر کرد. با این‌همه، به نظر نویسنده این موج در مقایسه با امواج قبلی جهانگیرتر بود و کشورهای اروپای جنوبی، آمریکای لاتین، آسیا و اروپای شرقی را در طی دوران 1974 - 1989 دربرگرفته است. (بشیریه، آموزش دانش سیاسی: 452 و 453)

اما مشخص است که تحولاتی که به‌ویژه در یک‌چهارم پایانی قرن بیستم در ساختار نظام بین‌الملل پدید آمد موجب رشد و توسعه هرچه بیشتر میزان مشارکت ملل مختلف در تعیین سرنوشت خود شد. بین سال‌های 1974 تا ۱۹۹۰ دست‌کم سی کشور دنیا به وضعیت دموکراتیک منتقل شدند و تعداد دولت‌های دموکراتیک در جهان را دوبرابر ساختند. هانتینگتون پنج عامل را موجب کمک به روند دموکراتیک‌سازی برشمرده است:

۱. معضل مشروعیت رژیم‌های اقتدارگرا در جهانی که ارزش‌های دموکراتیک به‌طور عمده و گسترده مورد پذیرش واقع شده‌اند؛ درعین حال وابستگی رژیم‌های مذکور به عملکرد موفق و ناتوانی آن رژیم‌ها برای ایجاد «مشروعیت عملکرد» به سبب ناکامی اقتصادی و نظامی.
۲. رشد اقتصادی جهانی بی‌سابقه دهه ۱۹۶۰ که معیارها و استانداردهای زندگی و آموزش را ترقی و طبقه متوسط شهری در بسیاری از کشورها را بسط و توسعه داد.

۳. تأثیر تجربه‌های پیشین انتقال به دموکراسی در دیگر مناطق در ایجاد انگیزه و فراهم کردن مدل‌هایی برای دموکراتیک‌سازی‌های بعدی.

۴. تغییرات در سیاست‌های قدرت‌های بزرگ به‌ویژه جامعه اروپا، ایالات متحده و اتحاد شوروی.

۵. تغییر چشمگیر در دکنترین و فعالیت‌های کلیسای کاتولیک که در دومین شورای واتیکان در سال ۱۹۶۳-۶۴ رخ داد^۱ و تحول وضعیت کلیساهای کاتولیک ملی از مدافعان وضع موجود به مخالفان اقتدارگرایی. (Larry, The Global Resurgence of Democracy: 44

در توضیح چگونگی و علل توسعه دموکراسی‌ها در جهان، نظریه‌های مختلفی مطرح شده‌اند که در رهیافت‌های مارکسیستی، کارکردگرایانه و نخبه‌گرایانه ... قرار می‌گیرند. این نظریات در سه سطح خرد، میانی و کلان به تحلیل چگونگی توسعه دموکراسی می‌پردازند. از سویی این نظریات بسته به رویکردی که دارند یک یا برخی از مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تحلیل می‌کنند.

در میان نظریات توصیف‌کننده رشد دموکراسی، نظریه «گزینش عقلانی» با توجه به نقشی که برای بازیگران فردی قائل است آغاز فرایند دموکراتیزاسیون را درگرو شکل‌گیری شرایط تاریخی خاص نسبتاً کمیابی می‌داند. بر این اساس باید دو شرط حاصل شده باشد؛ سقوط یک حاکم خودکامه و دولت اقتدارطلب و به قدرت رسیدن مجموعه‌های ناهمگنی از نیروهای اجتماعی. چنانچه مخالفانی که قدرت به آنها منتقل می‌شود مجموعه‌ای از گروه‌های ناهمگن و فاقد یک حزب یا گروه مسلط باشند در این صورت زمینه شکل‌گیری دموکراسی فراهم می‌شود. در چنین وضعیتی تعارض منافع،

۱. توجه جامعه روحانیت شیعه در این دوره به لزوم مشارکت سیاسی شهروندان در تعیین سرنوشت خود و براساس آموزه‌های اسلامی در این دوره نیز بیشتر می‌شود که کانون آن در ایران و نجف است. این هم‌زمانی فعالیت روحانیت شیعه و جامعه مسیحیت اروپا از این مسئله حکایت دارد که روحانیت تشیع نسبت به تحولات عصر خود، آگاهی وسیعی داشته است. از سویی برخلاف مسیحیت توانست در تحقق به‌هدف خود و نیز دستیابی به نوعی دموکراسی اسلامی موفق شود.

دو وضعیت احتمالی را ممکن می‌سازد؛ احتمال اول، توجه گروه‌ها به منافع خود و ورود به یک دوره از کشمکش‌های بی‌پایان و وضعیت احتمالی دیگر، توافق گروه‌ها برای تأمین منافع جمعی که احتمال دوم، راه را برای ظهور دموکراسی فراهم می‌کند. با توجه به اینکه نظریه انتخاب عقلانی، جامعه را در وضعیت عادی خویش سرشار از توافق می‌داند، اندیشمندان این نحله بر این اعتقادند که «دست نامرئی» آدم اسمیت^۱ به‌شکلی در عرصه اجتماعی، ساخت کلی جامعه را شکل می‌دهد. (کرایب، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس: 1 - 90)

در میان نظریات کلانی که ترویج دموکراسی را از زاویه نظام بین‌المللی می‌بینند، نظریه «قوه محرکه» بیش از دیگر نظریات به دموکراسی پرداخته است. بر اساس این نظریه با گسترش اندیشه دموکراسی خواهی در کشورهای مختلف، به تدریج فشار نظام بین‌المللی برای بسط اندیشه‌های دموکراتیک بیشتر می‌شود. کشورهایی که دیرتر به موج دموکراسی می‌پیوندند، تحت فشار بیشتری برای این کار قرار می‌گیرند و هزینه بیشتری نیز برای آن خواهند پرداخت. تولد سازمان‌های بین‌المللی که به‌نوعی عامل ترویج اندیشه‌های مدرن و غربی هستند یکی از عوامل ایجاد فشار است. در این میان در جوامع مختلف، گروه‌ها و سازمان‌هایی برای حمایت از حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها، حمایت از جنبش‌های دموکراتیک در کشورهای دیگر و ... پیدا می‌شوند که قوه محرکه بیشتری به موج دموکراسی می‌بخشد. (بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران ... :

1. در لیبرالیسم اقتصادی «دست نامرئی» (Invisible Hand) مفهومی کلیدی است. براساس این نگرش، در بازار آزاد ساختاری حاکم می‌شود که هماهنگ‌کننده منافع شخصی و منافع اجتماعی است. این اصطلاح را نخستین بار «آدم اسمیت» به کار برد. در نظر او، دست نامرئی در جامعه‌ای دارای بیشترین کارایی خواهد بود که از شرایط رقابت کامل برخوردار باشد. به‌نظر اسمیت، نفع شخصی مهم‌ترین عامل محرک فعالیت‌های اقتصادی است. اگر افراد در کسب نفع شخصی آزاد گذاشته شوند و هر فرد بتواند بدون مانع، نفع شخصی خود را تأمین کند، آنگاه منافع اجتماع هم به‌بهترین شکل حاصل خواهد شد؛ زیرا اجتماع، چیزی جز مجموع افراد تشکیل دهنده آن نیست. برخورد نیروها و منافع افراد در بازار رقابتی موجب ایجاد هماهنگی اقتصادی و ایجاد تعادل می‌شود. در واقع به اعتقاد اسمیت این همان دست نامرئی است که بازار را تنظیم می‌کند و به کمک مکانیسم قیمت‌ها آن را به سوی تعادل می‌کشاند. (روزبهان، مبانی علم اقتصاد)

در این میان نظریه «اشاعه» با توجه به تأکیدی که بر جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی دارد می‌تواند توجیه مناسبی برای وقوع امواج دموکراسی در کشورهای اسلامی باشد. طبق این نظریه، در کشورها و جوامعی که از تناسب‌های فرهنگی بیشتری برخوردارند، گذار توفیق‌آمیز به دموکراسی در هر کشور سرمشتقی برای دیگر کشورها خواهد شد و مطالبه عمومی را برای دموکراسی بیشتر خواهد کرد. در این نظریه همسایگی مکانی و همسازی فرهنگی دو ویژگی هستند که در اشاعه اندیشه دموکراسی از یک منطقه به دیگر مناطق دخیل خواهد بود. این چنین کشورهایایی از تأثیر تحولات سیاسی در کشورهای یکدیگر چندان مصون باقی نمی‌مانند. این فرضیه در خصوص موج چهارم دموکراسی و نیز موج دموکراسی‌خواهی در کشورهای اسلامی معنادارتر به نظر می‌رسد؛ زیرا هیچ واقعه جهانی مشترکی مانند جنگ و غیره کشورهای مورد نظر را به تغییر و تحول و انداخته است. گسترش ارتباطات کشورهای هم‌فرهنگ در جهان اسلام، فرایند اشاعه را پرشتاب‌تر نیز می‌سازد.

تنوع دموکراسی‌ها

در قرن بیستم و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، عرصه بین‌المللی صحنه نزاع دو ایدئولوژی سوسیالیسم و لیبرالیسم بود، اما هر دو ایدئولوژی قصد داشتند نمونه‌های کامل‌تری از دموکراسی را معرفی کنند. درحالی‌که فرض بر این بود که جهان فقط به دو بلوک تعلق دارد، از نقطه نظر فرهنگی و اخلاقی الگوهای متفاوتی از دموکراسی در لایه‌های زیرین نظام بین‌الملل در حال شکل‌گیری بود؛ ریشه این تفاوت‌ها در جهان‌بینی اخلاقی متمایز ملل از یکدیگر بود. «جین همپتن» معتقد است:

تفاوت در جهان‌بینی اخلاقی بدین معناست که جوامع سیاسی متفاوت، درک متفاوتی از قید و بندهای اخلاقی خواهند داشت که منعکس‌کننده واقعیت مهم دیگری در مورد فرمانروایی سیاسی است و آن این است که گرچه فرمانروایی

سیاسی در همه جوامع خصلت قطع‌کنندگی را خواهد داشت، اما در جوامع مختلف دامنه آن، تعریف متفاوتی خواهد داشت و لذا جوامع مختلف در مورد اینکه کدام «حوزه تصمیم‌گیری» به حاکم تعلق دارد اختلاف نظر خواهند داشت. (همپتن، فلسفه سیاسی: 142)

در حقیقت این مفهوم، ستون فقرات کلام ما در این مقاله است که با عطف‌نظر به تفاوت‌های اخلاقی و حوزه‌های فرهنگی ممکن مبتنی بر نظرگاه همپتن، دموکراسی‌های متفاوتی قابل‌زایش است. در مقابل، دیدگاهی که به دنبال ارائه الگویی متعالی و محض از دموکراسی است، مبتنی بر نوعی خودمداری درونی است که تنوع و تکثر فرهنگی و اخلاقی جوامع را نادیده می‌گیرد. به بیان دیگر، تعریف متمایز ما از جهان‌بینی اخلاقی، نظام فرمانروایی مشروع متفاوت و در نتیجه الگوی متنوع‌تری از دموکراسی را پیش روی ما قرار خواهد داد. در این مدل، تک‌گویی در مورد دموکراسی از بین می‌رود و خرده‌فرهنگ‌های تمدنی و سیاسی امکان ارائه تعریفی جدید از دموکراسی مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای خود را می‌یابند. البته بر اساس این بنیان نظری این تعریف جدید نباید آنقدر از مفاهیم اولیه دموکراسی فاصله بگیرد که ناقض اصولی نظیر حقوق ملت، قانون‌گرایی و حق مشارکت عمومی در تعیین سرنوشت سیاسی شود. در گذشته، نگرانی از این بود که چگونه قدرت به‌روشی بدون خونریزی انتقال پیدا می‌کند؛ در حالی که نظام‌های دموکراتیک مدرن به دنبال یافتن الگویی هستند که تحولات درونی سازمان‌یافته که در پی انتقال حکومت‌ها رخ می‌دهد، بخشی سازمان‌یافته از یک فرآیند سیاسی باشد. همپتن می‌گوید:

مدافعان دموکراسی مدرن، آگاهانه قبول دارند که جوامع سیاسی را مردمی خلق و حفظ می‌کنند که در آن جوامع، تحت حاکمیت قرار می‌گیرند ... این فرآیند خلق و حفظ، شامل خلق و حفظ مجموعه‌ای از هنجارهای فرمانروایانه می‌شود که نظام حقوقی و تکالیف مقاماتی را که در این نظام کار می‌کنند تعریف می‌کند. اما دموکراسی‌های مدرن چنان عمل می‌کنند که مردم، کنترل دائمی بر فرآیند خلق و حفظ رژیم دارند. در دموکراسی‌های مدرن، مردم نه تنها «بازی حقوقی» را

خلق کرده‌اند، بلکه بازی دیگری را هم خلق کرده‌اند که تعریف می‌کند چگونه «بازی خلق و حفظ» را بازی کنیم. (همان: 191)

حال اگر این نظام حقوقی و ارزشی، برخاسته از نقطه نظر اکثریت مردم باشد - خواه قالبی دینی یا سکولار داشته باشد - هنجارهای مورد نظر اکثریت با حفظ حقوق اقلیت، بازی «خلق و حفظ» نظام سیاسی در مدل‌های متفاوتی از دموکراسی را ایجاد می‌کند. به تعبیر دیگر، بازی «خلق و حفظ» این پتانسیل را دارد که مبتنی بر رضایت عمومی مدل‌های متفاوتی از دموکراسی خواهی را عرضه کند که لزوماً شباهت عینی با «آیدیال تایپ آنگلو ساکسونی» خود ندارند.

در حال حاضر پرسش اساسی این است که قواعد «بازی خلق و حفظ» از کجا می‌آیند و چگونه تعریف می‌شوند؟ آیا کشورهای در حال توسعه یا با مبانی فرهنگی متفاوت از نظام لیبرال دموکراسی آمریکایی این امکان را دارند که این مبانی حقوقی را از درون خود بازتعریف کنند؟ همپتن بر این باور است که:

برای درک ساختار دقیق رژیم سیاسی، لازم است محتوای توافق حکومتی تعریف‌کننده آنها را دقیق‌تر بررسی کنیم. در این رژیم‌ها انواع مختلفی از قوانین عینی هست، مثل قواعد قراردادهای یا قواعد مالکیت یا قواعد قانون جزایی، اما علاوه بر آن در این رژیم‌ها مجموعه‌ای از قواعد هم هست که به ما امکان می‌دهد معین کنیم چه چیزی را باید ابژه (موضوع) قانون در این رژیم سیاسی به حساب آورد. در جوامع دموکراتیک این قواعد از طریق تعریف کردن مقامات یا نهادهایی عمل می‌کنند که کارهای قانونگذاری، اجرایی و قضایی را به عهده دارند، نهادها یا مقاماتی که روی هم، قوانین ابژه را در این جوامع به وجود می‌آورند. این قواعد لزومی ندارد که مانند قانون اساسی صریح نوشته شوند، بلکه می‌توانند در سنت‌ها، ارزش‌ها، رویه‌ها و اعتقادات هنجاری مشارکت‌کنندگان در دولت به صورت تلویحی جاری باشند. (همان: 194)

این قوانین ابژه که همپتن در جای دیگر از آنها به «قواعد ساختاری» یا «فراقاعده»¹ یاد می‌کند نهادهایی را معین می‌کنند که وظایف اجرای قواعد مورد

1. Meta Rules.

پذیرش اکثریت را بردوش داشته باشند. از این رو، اگرچه مردم از طریق نظام رأی‌گیری در تعیین سرنوشت خود مشارکت و به‌تناوب، تصمیم‌گیرندگان سیاسی را عوض می‌کنند اما یکسری «فراقاعده» وجود دارند که دیرتغییر هستند. اهم استدلال ما در این مقاله براساس این چارچوب تئوریک براین مینا استوار است که این قبیل قواعد ساختاری در جوامع مختلف، گوناگون و متنکثر هستند، از این رو می‌توان بر اساس هنجارهای مورد پذیرش هر جامعه‌ای فی‌نفسه نظام متوازی از قالب دموکراتیک بر اساس هنجارهای آن جامعه ارائه کرد.

همان‌طور که «ویلسون» گفته است، دموکراسی در هیچ دوکشوری یکسان نیست؛ در راه توسعه ملی و برای کمک به تحقق شکل دموکراتیک حکومت، نهادهای متفاوت و بسیار گوناگونی به‌وجود آورده شده است. درست است که درباره ویژگی بنیادی دموکراسی توافق وجود دارد، اما اختلاف عقیده هم زیاد است. (عالم، بنیادهای علم سیاست: 296) آنچه تقریباً مورد اجماع است اینکه دموکراسی مفهومی نسبی است؛ یعنی اینگونه نیست که یک اجتماع یا به‌طور کامل از آن برخوردار و یا به‌کلی از آن بی‌بهره باشد، بلکه آنچه در موضوع دموکراسی اهمیت دارد درجه و دامنه و عمق تحقق یافتن اصول نظارت عمومی و برابری در مشارکت در امور سیاسی و دوری یا نزدیکی جامعه نسبت به حالت آرمانی، یعنی مشارکت در تصمیم‌گیری است. (خواجه سروی، خدمات متقابل دین و دموکراسی در ایران: 176)

بر این‌اساس، اگرچه دموکراسی در وادی نظر مبتنی بر اصولی است که - صرف نظر از نقدها و طرح‌های مختلف - در پی خواهد آمد، اما رویکردهای انتقادی نظیر متفکران «مکتب فرانکفورت» براین باورند که دموکراسی متأثر از یک خاستگاه و نگرش بنیادین است که از مشارکت عمومی سر برمی‌آورد. از این رو استدلال ما نیز در این مقاله بر این پایه استوار است که به‌رغم اشتراک‌های نهادی و عملی همه نظام‌های دموکراتیک، این دموکراسی‌ها بسته به‌خاستگاه فکری، فرهنگی و اقتصادی آن امکان تفاوت‌پذیری خواهند داشت. به‌بیان دیگر ما با دموکراسی خام و محض روبه‌رو نیستیم بلکه با انواع

دموکراسی مواجه هستیم. دموکراسی دیگر متعلق به فرهنگ آنگلو ساکسون که ریشه در تبار یونانی دارد نیست، بلکه دموکراسی شرقی نظیر دموکراسی هند و دموکراسی کشورهای در حال توسعه نظیر برزیل و به ویژه کشورهای اسلامی نظیر ایران در تلاش برای ارائه رویکرد جدیدی از نسبت میان مردم سالاری و فرهنگ هستند.

مدل اسلامی دموکراسی پس از انقلاب اسلامی ایران

شاید انقلاب اسلامی تنها انقلابی در دوران مدرن باشد که در آن نسبت میان کنش‌های جمعی، آیین مذهبی و بیان حقوق عمومی در شکل یک جنبش بزرگ اجتماعی تجلی کرد. تا قبل از این، هیچ انقلابی را سراغ نداریم که در آن حقوق عمومی با زبان مذهب و در قالب یک جنبش اجتماعی به سرنگونی یک نظم پوسیده و کهنه و پایه‌ریزی یک نظم جدید منجر شود. (نامدار، انقلاب اسلامی، انقلاب ... : 43)

با سقوط انقلاب مشروطه و با استقرار رضاخان در رأس قدرت، زمینه برای استبداد مطلقه در ایران فراهم شد. بار دیگر مردم از آزادی‌های قانونی محروم شدند و نقش دولت و مجلس به حداقل کاهش یافت، به طوری که وابسته مطبوعاتی انگلیس در تهران می‌نویسد: «اکثریت وسیع مردم از شاه متنفرند و از هرگونه تغییری استقبال خواهند کرد». (قزوینی، بیست مقاله قزوینی: 514)

به برکت پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به این سیاست و بینش پایان داده شد. این دستاورد بزرگ انقلاب موجب شد، مردم نقش اصلی و تعیین کننده‌ای در مهم‌ترین ساختارهای حکومتی، وضع قوانین و همه‌پرسی‌ها و نیز اداره کشور داشته باشند. حضرت امام خمینی علیه السلام چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، همواره تأکید بر نقش مردم داشته و حقیقتاً برای آن ارزش و اهمیت زیادی قائل بودند. در طول دوران مبارزه با نظام ستم‌شاهی و بعد از پیروزی انقلاب، مخاطب و همراه اصلی امام، توده مردم بودند. هم مبارزه و انقلاب، مردمی بود و هم پس از پیروزی، اداره کشور با مردم بوده است. امام، مردم را ولی نعمت مسئولین کشور معرفی کرده و همه مقامات مملکتی را به خدمت به آنها دعوت و سفارش

می‌کردند. در واقع یکی از هنرهای بزرگ و اعجاب‌انگیز امام‌علیه السلام تلفیق و ترکیب اسلامیت نظام با جمهوریت آن است که در عین وفاداری به اسلام، نقش مردم نیز حفظ شده است. امام‌علیه السلام در تاریخ 1357/8/18 در جمع جوانان و دانشجویان فرانسوی فرمودند:

ما می‌خواهیم اسلام را - لااقل حکومتش را - به یک نحوی که شباهت داشته باشد به اسلام اجرا بکنیم تا شما معنی دموکراسی را به آن طوری که هست بفهمید و بشر بدانند که دموکراسی که در اسلام هست با این دموکراسی معروف اصطلاحی که دولتها و رؤسای جمهوری و سلاطین ادعا می‌کنند بسیار فرق دارد. (امام‌علیه السلام، صحیفه امام، ج 4: 418)

در آرای امام‌علیه السلام دموکراسی به مفهوم دخالت مردم در سرنوشت خویش است و مواردی چون انتخاب نماینده مجلس، رئیس‌جمهور و امثال آن تبلورهای عالی این دخالت به‌شمار می‌رود. مفتاح صحیفه نور و نیز نرم‌افزار کلید واژه‌های آن، تعداد کاربرد واژه «دموکراسی» را توسط امام 70 مورد ذکر کرده است که تنها 64 مورد آن در سالهای 1357 و 1358 بوده است. این در حالی است که امام در بیانات کتبی و شفاهی، داخلی یا خارجی خود تقید محسوسی در عدم کاربرد واژه‌های بیگانه داشتند. ضمناً امام‌علیه السلام در 22 مجلد صحیفه امام در 1523 مورد از لفظ «ملت» و 1212 مورد از لفظ «مردم» استفاده کرده‌اند. در صحیفه امام نیز حدود 300 کلمه «جمهوری»، 13 کلمه «آرای عمومی»، 420 کلمه «انتخابات»، 320 کلمه «آزادی» و آزادی‌های مختلف، بیش از 500 دفعه «قانون و قانونمندی» و 30 مرتبه کلمه «انتقاد» آمده است. (همشهری، جمهوریت در اندیشه سیاسی امام‌علیه السلام: 6)

از این‌روی، امام‌علیه السلام ضمن اینکه همه عناصر مطلوب، معروف و دموکراسی را شناخته، آنها را نفی نکرده است. در عین حال امام‌علیه السلام اسلام را دارای ابعادی فراتر و گسترده‌تر از آنچه که مردم امروزه به نام دموکراسی بدان دل بسته‌اند می‌داند و به آنچه اسلام دارد و در دموکراسی یافت نمی‌شود اشاره می‌نماید. «اوربانا فالاجی» (خبرنگار

مشهور ایتالیایی) از امام علیه السلام می‌پرسد که آیا هدف ملت ایران مبارزه برای کسب آزادی بود یا تحقق اسلام، امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید:

برای اسلام جنگیده، لکن محتوای اسلام همه آن معانی است که در عالم به خیال خودشان بوده که می‌گویند دموکراسی. اسلام همه این واقعیات را دارد و ملت ما هم برای این واقعیات جنگیده‌اند، ولکن در رأس خود اسلام است و اسلام همه این را دارد. (امام خمینی، صحیفه امام، ج 10: 94)

امام علیه السلام با تأکید بر این ایده که «قدرت» ملازم «مسئولیت» - و نه امتیاز ویژه - می‌باشد، تصریح داشتند که بنیاد قدرت باید به شبکه‌ای ارتباطی که متشکل از عناصر گوناگونی و از آن جمله مردم، گروه‌ها و دولت - است، قرار گیرد تا از این طریق بتوان به الگوی «مسئولیت مشترک» در اداره جامعه، توسعه و پیشرفت نایل آمد. به همین دلیل است که مسئولیت اداره مملکت را مسئولیت فراگیر ارزیابی کرده‌اند که نیازمند حضور همگان است. همین بینش است که «توزیع قدرت» را امری موجه و ضروری ساخته و مشاهده می‌شود که ایشان برای اجرایی کردن این مهم در درون الگوی حکومت اسلامی به اصول عملیاتی چون: تفکیک قوا، جمهوریت، قانون‌گرایی، رعایت حقوق مردم و بالاخره نظارت بر قدرت، تأکید می‌کند. (خواجeh سروری، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در ... : 375) این طرز تفکر و دیدگاه امام به قدرت، باعث تحولی عظیم در روند رقابت سیاسی شد و آن را از دایره بسته تعدادی انگشت‌شمار و محدود خارج و در بین گروه‌های مختلف توزیع کرد.

در همین رابطه اصل ششم قانون اساسی نیز چنین مقرر می‌دارد:

در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به‌اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات، انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضاء شوراهای و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.

این اصل به کلیات جمهوریت نظام و نقش مردم اشاره می‌کند، اما اصول متعدد

دیگری از قانون اساسی وجود دارد که جلوه‌های جمهوریت نظام را نشان می‌دهد. امروزه این اصول صرفاً کلماتی در تئوری و قانون نیست، بلکه عملاً به اجرا درآمده و مردم در ارکان مهم نظام، نقش تعیین‌کننده خود را ایفا می‌کنند.

انتشار موج اسلامی دموکراسی به خارج از مرزهای نظام ج.ا.ا.

اگرچه انقلاب اسلامی ایران در نقطه‌ای خاص از جهان به وقوع پیوست ولیکن پیام آن، که همانا مبارزه با ظلم و ستم و برپایی حکومتی عادلانه بود، به علت ماهیت فراجغرافیایی، نقش مهمی در شکل‌گیری نظم سیاسی - امنیتی در سطح جهانی و منطقه‌ای ایفا کرد. (افتخاری، تأثیر انقلاب اسلامی ایران در گستره جهانی: 216) قسمتی از این تأثیرگذاری‌ها در زمینه مبارزه با غلبه نیروهای غریبومی بر سرنوشت ملت‌ها بود که به جنبش‌های آزادی‌خواهانه و جهادگرایانه انجامید. اما علاوه بر این توانست اندیشه حق تعیین سرنوشت را نیز در کشورهای اسلامی بگسترده. هانتینگتون، نظریه‌پرداز بزرگ دموکراسی در قرن بیستم معتقد است، انقلاب‌های دموکراتیک می‌توانند محیط‌های اجتماعی را برای تقویت روند دموکراتیک‌سازی مساعد کنند. (هانتینگتون، همان: 49) انقلاب اسلامی توانست میان کشورهای اسلامی چنین نقشی را ایفا کند.

بر این اساس، تأثیر انقلاب اسلامی را در بی‌اعتباری دموکراسی لیبرال در سطح جهانی تحت عنوان سطح کلان، مورد واکاوی قرار می‌دهیم و ترویج مردم‌سالاری دینی در برابر این نظریه را توسط انقلاب اسلامی تشریح می‌کنیم. از سویی تأثیر انقلاب اسلامی را در نفی مشروعیت نظام‌های سیاسی - به‌عنوان سطح میانه این تحلیل - در کشورهای مسلمان بررسی می‌کنیم. در قسمت سوم به تأثیر این انقلاب بر مسلمانان ساکن در کشورهای اسلامی به‌عنوان سطح خرد خواهیم پرداخت.

الف) سطح کلان: بی‌اعتباری دموکراسی لیبرال و ترویج مردم‌سالاری دینی پیروزی انقلاب اسلامی تنها به‌مثابه فروپاشی نهاد سلطنت در ایران نبود بلکه فراتر از آن به‌مثابه فروپاشی سلطه همه‌جانبه صهیونیسم و امپریالیسم انگلیس و آمریکا بر ساختارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ایران بود. رویکرد سلطه‌ستیزانه انقلاب اسلامی نسبت به امپریالیسم و صهیونیسم نیز تنها به‌محدوده مرزهای ایران منحصر نشد بلکه ابعاد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پیدا کرد و نظم استعماری موجود بر منطقه و خصوصاً جهان اسلام را به‌مبارزه می‌طلبید. به‌واقع، نقشه سیاسی بیشتر کشورهای خاورمیانه - ترسیم مرزها و تعیین رژیم‌های حاکم - توسط سیاست‌های بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ترسیم شد. بریتانیا وارد یک فضای سیاسی پرنوسان قبیله‌ای شد که با ظهور و سقوط مکرر قبایل همراه بود. بریتانیا با به‌رسمیت شناختن و حمایت از برخی خاندان‌ها در این مناطق به‌عنوان حاکم، در فرایند تاریخی ظهور و سقوط دخالت کرد. (Gause, Oil Monarchies: 23) بریتانیا در آن هنگام تلاش خاصی برای دموکراتیک کردن این کشورها صورت نداد. پس از خروج بریتانیا، ایالات متحده به‌طور کامل نفوذ خود را بر این کشورها اعمال کرد. به‌رغم اینکه ایالات متحده به‌طور اعلامی (در دیپلماسی رسانه‌ای خود) از گسترش دموکراسی در سراسر جهان حمایت می‌کرد، اما چنین سیاست‌هایی را در جهت پیشبرد دموکراسی در منطقه خاورمیانه دنبال نکرد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، موج به‌قدرت رسیدن اسلام‌گرایان (در جهان اسلام و به‌خصوص منطقه خاورمیانه) از طریق آرای عمومی، شوک شدیدی به همه مراکز سنتی قدرت در بسیاری از نقاط جهان وارد کرد. اسلام به‌عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی مهم در جامعه مدنی ظهوری دوباره یافت. اسلام‌گراها در مصر، سودان، کویت، پاکستان، اردن، یمن، مالزی، ترکیه و لبنان به‌مناصبی چون نخست‌وزیری، سخنگویی پارلمان، وزارت در کابینه و نمایندگی مجلس رسیدند. عملکرد موفقیت‌آمیز گروه‌های اسلام‌گرا در انتخابات

شهری و ملی از اواخر دهه 1980 به ابطال این تصور ترویج شده انجامید که جنبش‌های اسلامی غیرمردمی بوده و آرائی کسب نخواهند کرد. جبهه نجات اسلامی در انتخابات الجزایر به پیروزی‌های چشمگیری رسید و این احتمال را مطرح کرد که نه تنها از طریق انقلاب بلکه از طریق انتخابات به قدرت برسد؛ همان‌طور که رسیدن «نجم‌الدین اربکان» از حزب رفاه به نخست‌وزیری ترکیه نیز ترس بسیاری از حکام در جهان اسلام و غرب را تشدید کرد.

دخالته ارتش الجزایر و سرکوب جبهه نجات اسلامی، نقش ارتش ترکیه در وادار کردن حکومت اربکان به استعفا، اقدام حکومت مصر و شمال آفریقا در سرکوب جنبش‌های اسلامی در این حوزه‌های جغرافیایی و نیز نیرنگ‌های حکومت‌های غربی بنا به ادعا، همگی با این استدلال توسط آنها توجیه می‌شوند که اسلام‌گراها تنها برای «سوء استفاده و به‌گروگان گرفتن دموکراسی» تغییر جهت داده‌اند. به‌گونه‌ای طنزآمیز، مشارکت در چارچوب نظام و موفقیت نسبی جنبش‌های اسلامی به‌جای اینکه خطر آنها را کم‌تر نشان دهد، آن‌را در چشم بعضی افزایش داده است. از نظر رهبران غربی، دموکراسی این احتمال را افزایش می‌دهد که دوستان قدیمی و قابل اعتماد یا دولت‌های وابسته، به دولت‌های مستقل‌تر و ملت‌هایی پیش‌بینی‌ناپذیر تبدیل شوند. این چشم‌انداز، این ترس را به همراه داشت که این ملت‌ها پس از این، دسترسی غرب به نفت را کم‌تر تضمین کنند. بنابراین ثبات در خاورمیانه اغلب بر حسب حفظ وضع موجود تعریف شده است. (اسپوزیتو، اسلام و جامعه مدنی در خاورمیانه: 276)

از این روی، مهم‌ترین عامل در عدم‌ظهور رژیم‌های دموکراتیک در منطقه، سیاست‌های استعماری قدرت‌های خارجی به‌شمار می‌رود. سران کاخ سفید به راحتی اجازه دادند دولت‌های فردگرا و سلاطین، انتخابات را به شیوه دلخواه خویش با عنوان شورای مشورتی برپا کنند، به‌گونه‌ای که فقط صورتی از دموکراسی که از محتوا تهی است، در این کشورها پیاده شد. برای مثال هنگامی که اسلام‌گرایان در انتخابات آزاد الجزایر توانستند آرای مردم را به‌خود اختصاص دهند، اروپا و آمریکا در جبهه‌ای مشترک، ارتش و سکولارهای متعصب الجزایر را به سمت سرکوب هواداران اسلام‌گرای این کشور

به خونین‌ترین شکل ممکن سوق دادند به گونه‌ای که این رویارویی خونین 200 هزار قربانی برجای گذاشت. تصمیم غرب به حذف خشونت‌بار اسلامگرایان از صحنه الجزایر، بخشی از یک استراتژی بلندمدت بود که همه دولت‌های لیبرال دموکرات اروپا و آمریکا تاکنون از آن دفاع کرده‌اند و پس از الجزایر نیز در هر کشور اسلامی و عربی که احتمال حاکمیت یافتن جریان‌های مذهبی مطرح بود، به صورت سیستماتیک این نظریه را پیاده کردند.

این استراتژی در دهه اخیر به صورت آشکار در قبال جنبش‌ها و دولت‌های اسلام‌گرای ترکیه، لبنان، فلسطین و ایران دنبال شده است. خشن‌ترین صورت این استراتژی از ژانویه 2006 در قبال انتخابات فلسطین و دولت برآمده از رأی مردم این سرزمین یعنی جنبش حماس پیگیری شده است. آمریکا و اروپا که خود با تشویق همه‌جانبه، فلسطینی‌ها را به سمت انتخابات سوق داده بودند پس از برنده شدن نیروهای انقلابی، به تحریم همه‌جانبه آن پرداختند. تناقضات غرب در صحنه دموکراسی فلسطین موضوعی است که اغلب سیاستمداران آن را به رخ اوپاما و شرکایش کشیده‌اند. «سرگتی لاوروف»، وزیر خارجه روسیه در سفر خود به منطقه گوشزد کرد که غرب اشتباه خود در خصوص عدم قبول پیروزی «حماس» در انتخابات سال 2006 در فلسطین را در لبنان و دیگر کشورهای اسلامی تکرار نکند. «عبدالله گل»، رئیس‌جمهور ترکیه در سفری که بعد از جنگ غزه به منطقه داشت، خاطر نشان کرد: «آنچه در غزه روی داد ناشی از بی توجهی رهبران کشورهای غربی به لوازم دموکراسی بوده است». او به یاد آورد که دولت اسلامی ترکیه نیز به دلیل آنکه دارای سرشت مذهبی است از سوی برخی سران اروپا بایکوت می‌شود و راه عضویت آن در اتحادیه اروپا بسته شده است. (Tibi,

(Islamists Approach Europe; Turkey's Islamist Danger: 47-54)

با آنکه «لاوروف» و «گل»، هر دو اظهار امیدواری کردند که غرب سیاست کج‌دار و مریض خویش را در خاورمیانه اصلاح کند اما هیچ‌کدام از این هشدارها و توصیه‌ها در نگاه

غرب کارساز نشد و به فاصله اندکی، آمریکا و اروپا خطمشی تناقض آلود خویش در قبال دو انتخابات مهم لبنان و ایران را تکرار کردند. صحنه انتخابات ایران و لبنان چنان در غرب تصویرسازی شد که گویی مبارزه میان دو اندیشه غرب‌گرایان و تفکر غرب‌ستیزان در این دو نقطه مهم خاورمیانه در گرفته است. به سبب همین ویژگی است که سران غرب از ابتدا انتخابات ایران و لبنان را مهم‌ترین قطعه از پازل بزرگ جدال در خاورمیانه محسوب کردند. آنها در بیروت از پیروزی حزب‌الله اظهار نگرانی کردند و در تهران از پیروزی اصولگرایان تردیدی نبود که نتیجه این برد و باخت، موازنه قدرت را نه تنها در بیروت و تهران که در صحنه خاورمیانه به نفع یکی از این دو جریان دگرگون می‌کند.

صفا‌آرایی نمایندگان تفکر مقاومت در برابر جناح 14 مارس، جناحی که از یک سو متحد کشورهای محافظه‌کار عربی (عربستان، مصر و اردن) و از سوی دیگر تکیه‌گاه غرب (به‌ویژه آمریکا، فرانسه و انگلیس) است، موجب شد انتخابات لبنان رکورد پرهزینه‌ترین رقابت سیاسی را نیز به خود اختصاص دهد و بازیگران عربی و غربی بالاترین سرمایه‌گذاری تبلیغاتی و مالی را برای تسخیر کرسی‌های مجلس این کشور انجام دهند. بیشترین تحرکات سیاسی را آمریکایی‌ها انجام دادند. «باراک اوباما»، قریب 20 روز پس از دیدار «هیلاری کلینتون»، وزیر خارجه‌اش از بیروت، «بایدن»، معاون خویش را راهی منطقه کرد که طبق گفته لبنانی‌ها، از 30 سال پیش تاکنون نخستین دفعه بود که معاونان رئیس‌جمهور آمریکا در چنین سطحی به خاورمیانه سفر کرده‌اند. هیئت اعزامی آمریکا به لبنان در نخستین اظهاراتش، اهداف سیاسی سفر به بیروت را کتمان نکردند. بایدن، چند دیدار مهم در بیروت انجام داد. البته در همان برهه اعلام شد که یک محور ثابت مذاکرات بایدن با سران عرب، انتخابات ایران بوده است؛ به گونه‌ای که در پایان این سفر، «بشار اسد» خطاب به آمریکا و غرب گفت که آنها باید رؤیای گرایش ایران به غرب را از سر بیرون کنند. تلاش‌های انبوه دیپلمات‌های عرب و فرستادگان کاخ سفید در بیروت برای تغییر نگاه شهروندان لبنانی، راه به جایی نبرد و ترکیب قدرت در پارلمان بازم میان دو جناح معارضه و جناح 14 مارس تقسیم شد.

اگر وضعیت آرمانی را کنار بگذاریم، شرایط برای ظهور دموکراسی در منطقه فراهم است، اما دخالت قدرت‌های خارجی، به‌ویژه ایالات متحده به‌عنوان هژمون، باعث شد تا این شرایط بالقوه به‌فعالیت‌های بالفعل بدل نشود. به‌واقع، ایالات متحده از رژیم‌های مستبد دوست خود در منطقه حمایت کامل به‌عمل می‌آورد و جلوی هرگونه تحول دموکراتیک را می‌گیرد. در واقع انقلاب اسلامی توانست نقاب دروغین دموکراسی‌خواهی و حمایت از جنبش‌های مردمی را از چهره مدعیان حمایت از دموکراسی بردارد و نیت حقیقی آنان را از این سیاست آشکار کند. (بخشایش، ناقض‌های غرب در انتخابات آزاد خاورمیانه: 6 و 7)

ب) سطح میانه: مشروعیت‌زدایی از حکومت‌های مطلقه در جهان اسلام و تقویت اصلاحات نهادی

مشروعیت، واژه‌ای مبهم است که تحلیل‌گران سیاسی سعی در اجتناب از به‌کارگیری آن دارند. «ژان ژاک روسو» معتقد است که «قدرتمندترین هرگز در مسند قدرت باقی نمی‌ماند مگر اینکه قدرت را به‌حق و اطاعت را به‌وظیفه تبدیل کند». (هانتینگتون، همان: 46) تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی منطقه خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس کمترین تأثیر را از موج‌های دموکراتیک‌سازی پذیرفته بودند. بیشتر کشورهای این منطقه در رده حکومت‌های اقتدارگرا طبقه‌بندی می‌شوند. کشورهای این منطقه، به‌ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس، دولت‌های «رانتیبری» هستند که نه بر پایه توسعه کشاورزی، بلکه بر پایه دسترسی به ثروت نفتی قرار دارند. این کشورها فاقد طبقه زمین‌دار و کشاورز بودند و از این‌رو پیش از تشکیل دولت مدرن، هیچ‌گونه طبقه اجتماعی - اقتصادی استوار و تأثیرگذاری در این کشورها وجود نداشت. ساخت اجتماعی عموم این کشورها از دو گروه عشایر بادیه‌نشین و شهرنشینان متکی بر اقتصاد دریا تشکیل می‌شد و توسعه این کشورها عمدتاً بر پایه رانت‌های نفتی و حمایت غیرمستقیم خارجی پس از استقلال و اکتشاف نفت آغاز شد. به‌گفته هانتینگتون «مبنای اجتماعی محدود این رژیم‌ها و این واقعیت که دولت منابع خود را از کانال‌های خارجی به‌دست می‌آورد، فضای بسیار اندکی را برای ظهور

اشکال نمایندگی‌های مستقل سیاسی فراهم کرده است». (همان: 100)

در حافظه تاریخی این ملت‌ها تجربه دموکراسی جایی نداشت و خاندان‌های اقتدارگرا تنها میراث استعمار در این مناطق بودند. با تثبیت امواج انقلاب اسلامی که بر پایه مشارکت و خواست عمومی مردم ایران شکل گرفت، خواست عمومی به‌عنوان یک رکن مؤثر و قادر به ایجاد تغییر در میان مردم این کشورها مطرح شد و در نتیجه رژیم‌های این منطقه با کاهش شدید مشروعیت مواجه شدند که برای جبران بی‌ثباتی خود در داخل، به‌دامان قدرت‌های خارجی پناه بردند. به‌علت ضعف ساختار جامعه مدنی در این کشورها، چالش ناشی از کاهش مشروعیت، تنها به‌ارائه درخواست‌هایی از حاکمان این کشورها محدود شد. البته باید پذیرفت ویژگی ذاتی رژیم‌های اقتدارگرا مخالفت با ارزش‌های دموکراتیک است، به‌گونه‌ای که در صورت هرگونه پذیرش یا تسلیم به‌این ارزش‌ها، رژیم‌های اقتدارگرا خود را در سرایش سقوط خواهند دید؛ بنابراین ابتدا تضمین‌هایی - به‌وسیله همکاری نیروهای سرکوبگر با قدرت‌های حامی خارجی - در دولت ایجاد می‌شود تا این ارزش‌ها نتوانند پایه‌های اقتدارگرایی را بلرزانند؛ بدین ترتیب، وضعیتی پدید می‌آید که از آن با عنوان «سیستم‌های خودکامه لیبرال»¹ یاد می‌شود.

(Brumberg, Liberalization versus Democracy ...: 45)

در واقع مهم‌ترین پدیده‌ای که در پی پیروزی انقلاب اسلامی در منطقه خاورمیانه به‌وقوع پیوست این بود که پایه مشروعیت این حکومت‌های خودکامه به‌لرزه درآمد و آنها را با مهم‌ترین بحران، یعنی بحران مشروعیت روبرو ساخت. گویی فروپاشی رژیم سلطنتی در ایران زنگ خطر فروپاشی را برای آنها به‌صدا درآورد. البته اگر بخواهیم بر مبنای جامعه‌شناسی سیاسی به‌بررسی این موضوع پردازیم، درخواهیم یافت که واقعیت نیز چنین بوده است. اکثر این کشورها یا بر اساس کودتای نظامیان و خشونت روی کارآمده بودند و پایگاه مردمی نداشتند، مانند رژیم بعث عراق، یا به‌وسیله

1. Liberal Autocracy.

خاندان‌های سلطنتی اقتدارگرا که از حمایت بی‌چون‌وچرای دموکراسی‌های غربی برخوردارند، اداره می‌شوند؛ به‌واقع به‌جز عربستان سعودی، پنج کشور دیگر عضو شورای همکاری خلیج فارس، استقلال خود را مستقیم یا غیرمستقیم از بریتانیا دریافت کردند. با این‌همه، کلیه کشورهای پادشاهی عرب خلیج فارس از بیان اسلامی و نمادهای اسلامی برای مشروعیت‌بخشی به‌خود استفاده کرده‌اند. (Gause, Ibid: 20) پیروزی انقلاب اسلامی موجب شد تا از حکومت‌های خودکامه‌ای که در منطقه خاورمیانه با تکیه بر سنت‌های قبیله‌ای و استفاده ابزاری از ارزش‌های اسلامی و باکمک همه‌جانبه استعمارگران بر ملت‌های خود حکومت می‌کردند، مشروعیت‌زدایی شود. از این‌رو، این کشورها اصلاح سیاسی و نهادی نظام‌های خود را تنها راه برون‌رفت از این وضعیت می‌دیدند. این وضعیت در کلیه کشورهای منطقه قابل مشاهده است.

بحرین، یک مثال روشن از اصلاحات نهادی بدون یک انتقال قدرت است. در این کشور از سال 1975 فعالیت پارلمان متوقف شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی شیعیان که حدود 70 درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند در برابر این نظام مطلقه جبهه‌گیری کردند و پنج‌سال ناآرام و خشونت‌بار را در این کشور رقم زد. اما در نهایت در سال 1999، با به‌قدرت رسیدن «امیرحمد» در بحرین، او پذیرفت که حقوق اقتصادی و سیاسی محدودشده شیعیان را به‌آنها بازگرداند و اصلاحات گسترده‌ای را متعهد شد. پس از آزادسازی زندانیان سیاسی و استقبال از بازگشت تبعیدیان سیاسی شیعه به‌کشور، همه‌پرسی سال 2001 برای تصویب یک «منشور ملی» - که به‌شکلی مبهم بازگشت حیات پارلمانی متوقف شده از سال 1975 را تعهد می‌کرد - حمایت گسترده عمومی را با خود همراه کرد. پس از یک‌دوره وقفه، انتخابات مجلس قانونگذاری در سال 2002 و انتخابات شهرداری‌ها در سال 2005 نیز برگزار شد.

اگرچه تقسیمات ناعادلانه حوزه‌های انتخابیه در انتخابات مجلس نمایندگان در سال 2006، مانع از دستیابی شیعیان به اکثریت کرسی‌های پارلمان شد، ولی پس از پیروزی انقلاب و در یک جریان تدریجی پرافت‌وخیز حقوق شهروندی در کشور بحرین ارتقای

جدی یافت.

اما در کشور عراق حکومت دیکتاتوری ریشه تاریخی داشت و کلیه جنبش‌های اصلاحی سنی و شیعی تا سقوط «صدام حسین» به شدت سرکوب شد. با پایان کار رژیم بعث عراق در سال 2003، بزرگ‌ترین چالش عراقی‌ها، مسئله اعتمادسازی میان گروه‌های نژادی و مذهبی مختلف در این کشور بود. این مسئله موجب بسیاری از ناامنی‌ها و چالش‌های متعدد سیاسی، اجتماعی و ... در این کشور شد. اما نزدیکی فرهنگی، مذهبی و اجتماعی عراق و ایران موجب شد تا با وجود هژمونی آمریکا بر نظام سیاسی، اصلاحات سیاسی تسریع شود. دولت جدید و پارلمان با آرای مردم انتخاب شدند و دیگر، عراق کنونی را نمی‌توان با عراق دوره صدام مقایسه کرد. افزایش ضریب امنیتی، بازگشایی سفارت‌خانه‌های کشورهای عربی در بغداد، افزایش قدرت و مسئولیت دولت مرکزی، کاهش اختیارات نیروهای آمریکایی و ... از مواردی بودند که در ظرف سال‌های اخیر رقم خورده است. تلاش پارلمان عراق برای وادار ساختن آمریکایی‌ها به شش یا هفت مرتبه اصلاح و تعدیل در مفاد توافق‌نامه امنیتی، نمادی از تلاش این کشور برای حرکت به سمت دموکراسی است. (موسوی، تثبیت دموکراسی در عراق: 2)

افغانستان هم که دارای ترکیبی از قومیت‌ها و مذاهب متنوع است، پس از انقلاب اسلامی با اشکال مختلفی از تهاجم خارجی، جنگ داخلی، اشغال خارجی و تلاش برای ثبات روبرو بوده است. در ابتدای انقلاب اسلامی، جریان‌های اسلامی با تأسی از انقلاب ایران توانستند طیف وسیعی از نیروهای نظامی و اجتماعی را در برابر تهاجم شوروی سابق بسیج کنند، اما با ادامه درگیری‌های داخلی و ورود اشغالگران به این کشور، روند دموکراتیزاسیون در این کشور با تأخیر مواجه شد.

بعد از سقوط طالبان، مهم‌ترین مسئله، پرکردن خلأ قدرت در افغانستان بود. برای اینکه تجربه تلخ دوران بعد از خروج شوروی تکرار نشود، این کشور تلاش خود را برای ایجاد نهادهای دموکراتیک آغاز کرد. از این رو به ترتیب شاهد شکل‌گیری نهادهایی چون لوی جرگه اضطراری، لوی جرگه قانونی، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات پارلمانی

هستیم. بعد از تصویب قانون اساسی، اولین انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ 9 اکتبر 2004 برگزار شد و اعضای مجلس سنا نیز براساس ماده 84 قانون اساسی افغانستان انتخاب شدند. (تاجیک و شریفی، موانع گفتمانی دموکراسی در افغانستان: 38 و 39)

با این وجود، هنوز احزاب ملی در این کشور تأسیس نشده و جای قومیت‌گرایی را پر نکرده‌اند. (عظیمی، حضور آمریکا در افغانستان و ... : 2) اما تحولات افغانستان در هر مسیری که امکان حرکت بیابد، در یک واقعیت نمی‌توان تردیدی رواداشت و آن این واقعیت است که دوران تحمیل تحولات قهرآمیز در افغانستان سپری شده است و افغانستان، راهی جز تحول آرام سیاسی پیش رو نخواهد داشت. مجموعه شرایط در سطح منطقه و در سطح بین‌الملل چنین روندی را اجتناب‌ناپذیر کرده است. باتوجه به این‌گونه واقعیات می‌توان گفت که آینده افغانستان به مراتب امیدوارکننده‌تر از گذشته آن است. از این رو، با ضریب اطمینان قابل قبول‌تری، می‌توان گفت افغانستان نوینی در حال تولد است، افغانستانی که نگاه مثبت به آینده دارد و در نظر دارد که از گذشته ناآرامش فاصله بگیرد. (ملّاهی، افغانستان، تجربه دموکراتیک قدرت: 3)

در مورد مصر به شکل قوی‌تری می‌توان جنبه‌های اصلاحات نهادی را مشاهده کرد. مصر در طول بیشتر سال‌های قرن بیستم، آنچه به عنوان شاخصه‌های یک نظام سیاسی مدرن شناخته می‌شود را دارا بوده است. پس از یک دوره حاکمیت تقریباً لیبرال از ابتدای دهه 1920، نظام سیاسی مصر در دوران حکومت «جمال عبدالناصر» و پس از کودتای «افسران آزاد» در سال 1952، به یک دوران اقتدارگرایی بازگشت. با جانشینی «انور سادات» پس از عبدالناصر، یک نظام چندحزبی محدود در این کشور آغاز شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جریانات اسلام‌گرا که پیش از این در دوره ناصر سرکوب شده بودند بار دیگر جان گرفتند و سادات را با مشکلات بسیار مواجه کردند. تا اینکه در سال 1981 سادات به دست گروه‌های نظامی اسلام‌گرا ترور شد و «حسنی مبارک» جانشین وی گردید. مبارک در شرایطی به قدرت رسید که باید فضا را برای فعالیت سیاسی گروه‌های اسلامی باز می‌کرد از این رو شاهد بروز یک دوره طولانی نوسان میان

گشایش سیاسی نسبی و سرکوب هستیم.

با این‌همه، اولین اصلاحات در قانون اساسی مصر، قبل از انتخابات ریاست جمهوری سال 2005 اجرا شد. ماده جدیدی به این قانون افزوده شد که طبق آن، انتخاب رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم و طی یک انتخابات عمومی انجام می‌شود. مجموعه جدیدی از اصلاحات در قانون اساسی نیز توسط پارلمان در اوایل سال 2007 تصویب و در یک همه‌پرسی حداقلی به تصویب رسید.

اصلاحات نهادی و رسمی ارائه شده از بالا، آن‌طور که تجربه مصر نشان می‌دهد، می‌تواند به تغییرات سریع منجر شود؛ تغییراتی بسیار سریع‌تر از حالتی که اصلاحات به‌طور جدی در پارلمان، با حضور گروه‌های مخالف، مورد بحث‌ها و بررسی‌های جدی و سخت‌گیرانه - و بدون مصالحه - قرار می‌گیرد. البته وقتی که اصلاحات، مشارکت را تسهیل کرده و به‌بازترشدن یک نظام سیاسی بینجامد، قطعاً پیشرفتی حاصل شده است. اما وقتی خود این اصلاحات، به‌انسداد بیشتر فضای سیاسی منجر می‌شوند، مشکل بسیار جدی است. (اوتاوی و دان، تعهد و تهدید اصلاحات کنترل شده: 6)

در کشور عربستان که نظام بسته سیاسی تفوق‌جویی دارد، اصلاحات سیاسی روند کندی دارد. (حمزاوی، لایبرنت سعودی: 37) اما در سال‌های اخیر پویایی‌های سیاسی بیشتری را در عربستان سعودی شاهد بوده‌ایم. از سال 2002 تاکنون، دولت عربستان سیاست‌های اصلاح‌طلبانه متنوعی را دنبال کرده است. مهم‌ترین و مناسب‌ترین این اقدامات عبارت بوده‌اند از: اصلاح «شورای مشورتی»، برگزاری انتخابات شوراهای شهری و شهرداری‌ها، اعطای مشروعیت به‌بازیگران فعال در زمینه جامعه مدنی، اجرا و تکمیل طرح‌های مرتبط با اصلاح نظام آموزشی و نهادینه‌سازی همایش‌های گفتگوی ملی. اگرچه در مقایسه با تحولات و توسعه سیاسی در دیگر کشورهای عرب، این اقدامات چندان قابل توجه به‌نظر نمی‌رسند، اما در یک نگاه دقیق‌تر می‌توان آنها را عناصر و نشانه‌های یک گشایش معنی‌دار در سیاست‌های اقتدارگرایانه حکومت عربستان سعودی دانست.

ج) سطح خرد: آگاهی بخشی در جوامع مسلمان

در منظومه فکری امام خمینی ره به عنوان خالق و پردازشگر گفتمان انقلاب اسلامی ایران، «خودآگاهی»، «خویشتن‌یابی» و «بازگشت به خویشتن» مفاهیمی محوری هستند. ایشان بر این اعتقاد بودند که لازمه بروز یک انقلاب عمیق اجتماعی - ارزشی، تربیت و پرورش نسلی از مردان و زنان خودآگاه است که نسبت به وضعیت و جایگاه تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ادراکی صحیح داشته باشند. امام با تأکید بر این مسئله می‌گوید:

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم، یک واقعیتی است و دستوری. واقعیت به این معنا که تغییرات در ملتی، یک قومی حاصل بشود، این منشأ یک تغییرات تکوینی، تغییرات جهانی، تغییرات موسمی می‌شود و دستور است به اینکه تغییراتی که شما می‌دهید، تغییراتی باشد که آن تغییرات دنبالش یک تغییراتی به نفع شما باشد. (امام خمینی، صحیفه نور، ج 3: 206)

از دیدگاه امام، عامل بهروزی و استقلال یک کشور و مانع گسترش سلطه طلبی قدرت‌های بزرگ را می‌بایست در خودآگاهی و خویشتن‌جویی دانست؛ زیرا «هیچ نحو استقلالی حاصل نمی‌شود، الا اینکه ما خودمان را بشناسیم». امام وابستگی فکری را موجب «از خودبیگانگی» و «غرب‌زدگی» می‌دانست که هر دو ریشه در جهل به استعدادها و فعلی خود و ناآگاهی نسبت به هویت فرهنگی، میراث تاریخی و پشتوانه شخصیت ریشه‌دار تاریخی خویش دارد. (نظری و سازمند، گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران: 115)

این ناباوری و خودکم‌بینی در بین بسیاری از گروه‌های مبارز و مسلمان غیرایرانی که در سراسر جهان به مبارزه مشغول بودند، وجود داشت. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، آنان به این نیرو و پتانسیل قوی موجود در دست مسلمانان آگاهی و شناخت کافی نداشتند و لذا از انگیزه‌های دیگری استفاده می‌کردند. پیروزی انقلاب اسلامی ایران نه تنها از نظر تئوری، بلکه عملاً اثبات کرد که انگیزه‌های غیردینی و غیراسلامی کارایی لازم را نداشته و انگیزه‌ای ناکافی برای رسیدن به سرمنزل مقصود، مخصوصاً برای نیروهای مبارز مسلمان هستند. این انقلاب، تأییدی بر قدرت فوق‌العاده انگیزه اسلامی و خط بطلانی بر

سایر انگیزه‌ها بود. در این مورد بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران و اثبات‌کننده «باور قدرت دینی»، یعنی حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «آنهايي که خیال می‌کردند با اسلام نمی‌شود مردم را به حرکت درآورد، فهمیدند که همه تحریک‌ها از اسلام است. قرآن کتاب تحرک است، جنبش است». (در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم: 134)

از طرفی دیگر، مردمی‌بودن که یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران است، در جنبش‌های سیاسی اسلامی راه یافت. به عبارت دیگر، این جنبش‌ها دریافتند که اسلام، توانایی بسیج توده‌های مردم را دارد. بر این اساس، آنها از اتکا به قشر روشن فکر، به سوی اتکا به مردم گرایش یافته و در نتیجه پایگاه مردمی خود را گسترش دادند؛ مثلاً هسته اصلی مبارزه در فلسطین را روحانیون، دانشجویان، جوانان و نوجوانان تشکیل می‌دهند. به‌هرروی، پس از انقلاب اسلامی ایران، جنبش‌ها مبارزات خود را به صورت مردمی پی‌می‌گیرند. به عقیده دکتر «حسن الترابی»، رهبر جبهه اسلامی سودان، انقلاب اسلامی، اندیشه کار مردمی و استفاده از توده‌های مردم را به عنوان هدیه‌ای گران‌بها، به تجارب دعوت اسلامی در جهان اسلام عطا کرد. (کرهودی، انتفاضه فلسطین ... : 305) مثلاً مردم شهرهای عراق، چون نجف و کربلا در تأیید انقلاب اسلامی ایران و به تاسی از آن، در روز 23 بهمن 1357، تظاهراتی شبیه به ایران برپا کردند. در پی آن، تظاهراتی به شکل ایران در شهرهای کاظمین، الثوره، بغداد و دیاله به رهبری آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر برپا شد. حتی در آغاز انتفاضه جدید مردم عراق؛ یعنی در سال 1370، آنها همانند تظاهرات‌کنندگان ایرانی مخالف شاه در سال‌های 1356 و 1357، شهر حلبچه را به خمینی‌شهر نامگذاری کردند و کنترل شهرها را به دست گرفتند. شیعیان عربستان سعودی اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در شهرهای قطیف، صفراء، اباقیق، خنجی و شیهات دست به تظاهرات زدند. تظاهرات مشابهی در سال 1357 در شهرهای قونیه، یوزکات و کوچائیلی ترکیه صورت گرفت. این روند، کم و بیش در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. (فضل‌الله، استفاده از حجاب در مدارس و ادارات عمومی فرانسه: 12)

شعارنویسی به شیوه مبارزان انقلابی ایران مورد توجه جنبش‌گران مسلمان قرار

گرفت. به‌عنوان مثال، مردم مصر در مخالفت با رژیم مبارک، شعارهای «لااله الاالله»، «محمد رسول الله ﷺ» و آیات قرآن را بر روی شیشه اتومبیل می‌نویسند. در نجف، شعارهایی از قبیل «بله به‌اسلام» و «نه به‌عقل» بر روی دیوارها نوشته می‌شد. در انتفاضه 15 شعبان 1370 عراق، شعار «ای ایران، حمایت» به‌چشم می‌خورد. علاوه بر آن، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و پوسترها به‌شکل مشابه آنچه در ایران اتفاق افتاد، در کشورهای اسلامی چاپ و انتشار می‌یابد. هنوز در منطقه شیعه‌نشین بیروت، یعنی ضاحیه، شعارهای انقلاب اسلامی و تصاویر رهبری آن وجود دارد.

مجموعه این تأثیرات در کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای اسلامی، در گذر زمان نوعی اراده به‌اصلاح وضعیت موجود و بهبود شرایط و شاخص‌های سیاسی را به‌گفتمان و مطالبه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی وارد کرد که در هر کشور با توجه به‌شرایط و ویژگی‌های خاص آن، در شکل و شمایل متفاوتی بروز یافت. از سوی دیگر، تحولات ژئوپولیتیک منطقه و جهان در دودهمه گذشته، به‌ویژه پس از حوادث 11 سپتامبر 2001، بحث دموکراسی و انتشار آن در کشورهای اسلامی و در ارتباط با موضوع حرکت‌های اسلامی را بار دیگر به‌محور اهتمام جهان بدل ساخت.

ایالات متحده آمریکا در پی این تحولات با شعار گسترش دموکراسی به‌توجیه رویه جنگ‌افروزان و مداخله‌جویانه خود در کشورهای اسلامی پرداخت. ادعایی که صدق آن در جریان حمله به‌کشورهای افغانستان و عراق و رویدادهای خونبار و پرهزینه پس از آن محک خورد و به‌ویژه در رسوایی‌هایی چون «زندان ابوغریب» و شرکت «بلک وانر»، اعتبار خود را برای هم‌شه در نگاه ناظران از دست داد. اینک با گذشت سه‌دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و بیش از 9 سال از حملات هوایی به‌برج‌های جهانی و هفت‌سال از حمله به‌عراق می‌توان با نگاهی به‌شاخصه‌های تحول دموکراتیک در کشورهای منطقه، روند و وضعیت موجود در این کشورها را با توجه به‌مباحث پیش‌گفته مقایسه کرد و سنجید.

نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان استنباط کرد که:

1. توسعه نظریه‌پردازی در حوزه دموکراسی و تنوع و وحدت دموکراسی‌ها، نظریه‌پردازان را به این واقعیت رهنمون کرده است که باید از انواع بومی‌شده دموکراسی سخن گفت و نمی‌توان دموکراسی لیبرال را به‌عنوان تنها نظریه مطلق و فراگیر دموکراسی در جهان شمرد.

2. نظریه‌پردازان مختلف سعی کرده‌اند چگونگی توسعه دموکراسی را در جوامع مختلف بکاوند. در این میان نظریه اشاعه به‌شکل مناسبی چگونگی توسعه دموکراسی بومی ایرانی - اسلامی در دیگر کشورهای اسلامی را توضیح می‌دهد. براین اساس، روی کار آمدن یک نظام دموکراتیک در یک کشور، موجب می‌شود تا در دیگر کشورهایی که از نظر فرهنگی با این نظام از اشتراکاتی برخوردارند نیز نهادهای دموکراتیک شکل گیرند.

3. موج اسلامی دموکراسی واقعیتی است که در اثر انقلاب اسلامی ایران در 1357 متولد شده است و پیشروی خود را در منطقه و جهان به‌طور نسبتاً موفق آغاز کرده است.

4. در لیبرالیسم اقتصادی «دست نامرئی»¹ مفهومی کلیدی است. بر اساس این نگرش، در بازار آزاد ساختاری حاکم می‌شود که هماهنگ‌کننده منافع شخصی و منافع اجتماعی است. این اصطلاح را نخستین بار آدام اسمیت به کار برد. در نظر او، دست نامرئی در جامعه‌ای دارای بیشترین کارایی خواهد بود که از شرایط رقابت کامل برخوردار باشد. به نظر اسمیت نفع شخصی مهم‌ترین عامل محرک فعالیت‌های اقتصادی است. اگر افراد در کسب نفع شخصی آزاد گذاشته شوند و هر فرد بتواند بدون مانع، نفع شخصی خود را تأمین کند، آنگاه منافع اجتماع هم به بهترین شکل حاصل خواهد شد؛ زیرا اجتماع چیزی جز مجموع افراد تشکیل دهنده آن نیست. برخورد نیروها و منافع افراد در

1. Invisible Hand.

بازار رقابتی موجب ایجاد هماهنگی اقتصادی و ایجاد تعادل می‌شود. در واقع، به اعتقاد اسمیت این همان دست نامرئی است که بازار را تنظیم می‌کند و به کمک مکانیسم قیمت‌ها آن را به سوی تعادل می‌کشاند. (روزبهان، مبانی علم اقتصاد)

5. پیشروی دائم این موج، نشان از دو نکته مهم دارد؛ قوت تمام‌نشده کنون این موج و دوم آمادگی پذیرش این موج در جهان امروز و به‌ویژه منطقه خاورمیانه و جهان اسلام.
6. موج اسلامی دموکراسی رقیبی جدی برای گسترش امواج دموکراسی لیبرال‌محور در مناطق مختلف جهان است. به همین دلیل علاوه بر اینکه پیشروی این موج تا حال حاضر بی‌مانع نبوده است، این موانع در کوتاه‌مدت نیز متوقف نخواهد شد. بنابراین گسترش موج اسلامی دموکراسی با موانع جدی از سوی گفتمان رقیب مواجه خواهد بود.
7. شاید یکی از نقاط قوت گسترش موج اسلامی دموکراسی هم در همین باشد که علی‌رغم موانع پیش‌رو همچنان حرکت خود را ادامه می‌دهد.



منابع

فارسی

1. آریلاستر، آنتونی، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آشتیان، 1376.
2. آشوری، داریوش، *دانشنامه علوم سیاسی*، تهران، مروارید، 1366.
3. اسپوزیتو، جان، *اسلام و جامعه مدنی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، روزنامه سلام، 1380.
4. افتخاری، اصغر، *تأثیر انقلاب اسلامی ایران در گستره جهانی*، تهران، *نامه پژوهش*، شماره 10 و 11، 1384.
5. او تاوی، مارینا و میشل دان، *تعهد و تهدید اصلاحات کنترل شده*، ترجمه مهدی کاظمی، سایت باشگاه اندیشه به نقل از سایت انتشارات بنیاد صلح بین‌المللی کارنگی، برنامه خاورمیانه، 2007.
6. بخشایش، محمدرضا، «ناقض‌های غرب در انتخابات آزاد خاورمیانه»، تهران، *روزنامه ایران*، 1388/7/8.
7. بشیریه، حسین، *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)*، تهران، نگاه معاصر، 1380.
8. _____، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، 1381.
9. _____، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی معاصر*، تهران، نشر نی، 1378.
10. بیات، عبدالرسول و دیگران، *درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، 1381.
11. بیتهام، دیوید و کوئل بویل، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه بهرام نقش تبریزی، تهران، ققنوس، 1376.
12. بیرو، آلن، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقری روحانی، تهران، کیهان، 1370.
13. بی‌نام، *المجتمع المدني فی الوطن العربی و دوره فی تحقیق الیدموقراطیة*، دمشق، مرکز الدراسات الوطن العربی، چاپ دوم، 2001.
14. بی‌نام، «جمهوریت در اندیشه سیاسی امام خمینی»، تهران، *همشهری*، سال یازدهم،

شماره 3062، 1382/3/7.

15. پولادی، کمال، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب*، تهران، نشر مرکز، 1382.
16. تاجیک، محمدرضا و علی‌رضا شریفی، *موانع گفتمانی دموکراسی در افغانستان*، قم، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره 48، 1388.
17. ترابی، حسن، *السیاسة والحکم، النظم السلطانی بین الأصول والواقع*، بیروت، دارالساقی، چاپ دوم، 2004.
18. حمزاوی، عمر، *لایبرنت سعودی*، مترجم مهدی کاظمی، 2006، نقل از انتشارات بنیاد صلح بین المللی کارنگی، 1389/12/20.
19. <http://www.bashgah.net>.
19. خواجه‌سروی، غلامرضا، *خدمات متقابل دین و دموکراسی در ایران*، تهران، *فصلنامه دانشگاه اسلامی*، شماره 20، 1383.
20. _____، *رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1382.
21. *در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم*، 1389/12/20.
22. دی‌تنسی، استفان، *مبانی علم سیاست*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران، نشر دادگستر، 1379.
23. روزبهان، محمود، *مبانی علم اقتصاد*، ویراست سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 1386.
24. سید، رضوان، *سیاسیات الإسلام المعاصر، مراجعات و متابعات*، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ اول، 1997.
25. شقاقی، فتحی ابراهیم، «انتفاضه و طرح اسلامی معاصر»، تهران، *روزنامه اطلاعات*، 15 تیر 1377.
26. شوپیتز، جوزف، *کاپیتالیسم، سوسیالیسم و دموکراسی*، ترجمه حسن منصور، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1354.
27. شیروودی، مرتضی، «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های جهان اسلام»، *دوماهنامه*

- رواق اندیشه، تهران، شماره 30، 1384.
28. صالحی، محمدجواد، *دموکراسی و اعتبار رأی اکثریت در اسلام*، تهران، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، 1383.
29. عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی، 1375.
30. عظیمی، شمس‌الله، *حضور آمریکا در افغانستان و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، 1389/12/20:
<http://fa.merc.ir>.
31. علوی، سعیدبن سعید، *عوائق التحول الیدیموقراطی فی الوطن العربی من سلسله حوارات لقرن جدید*، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، 2006.
32. فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، 1376.
33. فضل‌الله، سیدمحمدحسین، استفاده از حجاب در مدارس و ادارات عمومی فرانسه، ترجمه محمدجمعه امینی، قم، نگاه حوزه، ش 122، 1382.
34. قادری، حاتم، *اندیشه‌های دیگر*، تهران، نشر بقیعه، 1378.
35. قاضی، ابوالفضل، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1373.
36. *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تدوین جهانگیر منصور، تهران، نشر داوران، 1380.
37. قزوینی، محمد، *بیست مقاله قزوینی*، تهران، چاپ عباس اقبال، ۱۳۶۳.
38. کرایب، یان، *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس*، عباس مخبر، تهران، آگه، 1388.
39. کرهودی، حسین، *انتفاضة فلسطین؛ مولود اصول‌گرایی اسلامی معاصر*، قم، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال چهارم، ش 14، 1380.
40. کواکبیان، مصطفی، *دموکراسی در نظام ولایت فقیه*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، 1370.
41. کوهن، کارل، *دموکراسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، خوارزمی، 1373.

- 41 □ موج اسلامی دموکراسی؛ تأثیر انقلاب اسلامی در...
42. ملازهی، پیرمحمد، افغانستان، تجربه دموکراتیک قدرت، همشهری دیپلماتیک، تهران، شماره 25، 1383.
43. موریس، دوورژه، *احزاب سیاسی*، ترجمه رضا علوی، تهران، امیرکبیر، 1357.
44. موسوی، سیدمحمدرضا، *تثبیت دموکراسی در عراق*، 1389/12/20:
<http://www.bashgah.net>.
45. موسوی خمینی، سیدروح‌الله (امام)، *صحیفه نور*، ج 3، (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)، انتشارات سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سروش، چاپ اول، 1369.
46. _____، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1361.
47. مونتسکیو، شارل دو، *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران، امیرکبیر، 1370.
48. نامدار، مظفر، *انقلاب اسلامی، انقلاب دانش شریعت اندیش*، 1389/12/20:
<http://www.namdar335.persianblog.ir>.
49. نظری، علی اشرف و بهاره سازمند، *گفتمان هویت و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1387.
50. نقیب‌زاده، احمد، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، سمت، 1380.
51. وینسنت، اندرو، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی، 1376.
52. هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، طرح نو، 1380.
53. هانتینگتون، ساموئل، *موج سوم دموکراسی*، ترجمه احمد شمس، تهران، روزنه، 1373.
54. هلد، دیوید، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس منخبر، تهران، روشنگران، 1369.
55. همپتن، جین، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح‌نو، چاپ اول، 1380.

انگلیسی

56. Brumberg, David, "**Liberalization versus Democracy: Understanding Arab Political Reform**", Carnegie Working Papers, May 2003, Available a: www.carnegiendowment.org/pub.
57. Burnnheim, John, **Is Democracy Possible ?The alternative electoral**

- Politics*, Cambridge, Polity Press, 1985.
58. Diamond, Larry & Plattner, ***The Global Resurgence of Democracy***, Baltimore, The Johns Hopkins University Press, 1996.
59. Gause III, F. Gregory, ***Oil Monarchies***, New York, Council on Foreign Relations Press, 1994.
60. Huntington, Samuel P, ***Political Order in Changing Society***, New Haven, CT, Yale University Press, 1968.
61. _____ , ***The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century***, Norman, University of Oklahoma Press, 1991.
62. Tibi, Bassam, Islamists Approach Europe; Turkey's Islamist Danger, ***Middle East Quarterly***, Winter 2009.

